

آموزه‌های فقهی در گلستان

سید یوسف علوی^{*}
دانشگاه قم

چکیده

سعدی دارای شخصیت علمی جامع الاطرافی است که یک وجه از این جامعیت، آگاهی تخصصی وی از جزئیات احکام فقهی است. گواه ما بر این واقعیت، حکایت‌هایی است که دارای پیام‌ها و آموزه‌های فقهی هستند و در میان حکایت‌های متنوع گلستان به رشته‌ی نظم و نثر درآمده‌اند. سعدی در تنظیم محتوای این حکایت‌ها همانند عالم آشنای با احکام فقهی ظاهر می‌شود. وجه تمایز سعدی با فقیهان رسمی و حرفه‌ای آن است که وی توانسته با بهره‌گیری از هنر ادبی خویش موضوعات فقهی محض را در قالب نظم و نثری شیرین و جذاب، به مخاطبان عرضه کند. امر به معروف و نهی از منکر، سرقت، نذر، وقف و صله‌ی رحم، موضوعاتی هستند که بررسی آن‌ها در چارچوب حکایت‌های گلستان هدف این مقاله را تشکیل می‌دهد. سعدی رسالت مخاطره‌آمیز امر به معروف و نهی از منکر در برابر پادشاهان را از زبان وزیران، پندهای شفقت بر انگیز خود، دعای درویشان و طنزهای پارسایان و گاه با معرفی حاکمان دادگر محقق ساخته و درباره‌ی سرقت و حدّ شرعی آن و نیز سرقت اموال وفقی، هم‌چنین درباره‌ی شرایط نذر صحیح، وفای به نذر و نیز درباره‌ی صله‌ی رحم و قطع آن، با نظم و نثری شیرین و کوتاه سخن گفته است. **واژه‌های کلیدی:** ۱. ملوک ۲. نذر ۳. درویش ۴. ظلم ۵. رعیت.

۱. مقدمه

شاعر و سخن‌سرای نامور، حضرت اجل شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی را غالباً از منظر شاهکارهای ادبی و ظرافت‌های هنری آثار نظم و نثرش می‌شناسیم. گرچه این بعد از شخصیت وی هرگز قابل‌تردید و انکار نیست و دو اثر گران سنگ وی (گلستان و بوستان) و نیز قصائد و غزلیات او از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می‌روند. توانمندی سعدی - رحمه الله - در ارائه والاترین ایده‌ها، ارزش‌های الهی و انسانی، در کلمات و جملاتی لطیف، ساده و خوش‌آهنگ، قابل ستایش و بسیار تحسین‌برانگیز است؛ اما باید بدانیم که عظمت وی تنها به همین بعد ادبی و هنری خلاصه نمی‌شود؛ در پشت این چهره‌ی زیبای آفرینش ادبی، واقعیت زیباتر و گسترده‌تری نهفته است که همان شخصیت علمی، معنوی و وارسته‌ی سعدی است که معمولاً از پرداختن به این بخش از ابعاد پنهان شخصیت علمی وی غفلت شده است.

خلاقیت ادبی و هنری سعدی همانند ابزاری است که به کمک آن، به نقاشی و صورت‌گری پیام‌های الهی، سخنان پیامبر اکرم(ص)، اندیشه‌های برخاسته از سیرت پاک خود و انتقال تجربیات علمی گرد آمده از سفرهای بسیار و روزگاران گذشته پرداخته است:

* عضو هیات علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی

- سعدیا دفتر انفاس تو بس دل ببرد به چنین صورت و معنی که تو می آرائی
(سعدی، ۶۵۶: ۱۳۷۲)
- گرچه که سعدی به آفرینش شاهکارهای ادبی و هنری در آثار خود اقرار می کند:
سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخنی باغ طبعت همه مرغان شکر گفتارند
(همان، ۵۷۹)
- قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خائی
(همان، ۶۵۷)
- اما باید به خاطر داشته باشیم که همو نیز به صراحت می گوید:
آتشکده است باطن سعدی ز سوز عشق سوزی که در دل است در اشعار بنگرید
(همان، ۵۴۵: ۱۳۷۴)
- سعدیا دفتر انفاس تو بس دل ببرد به چنین صورت و معنی که تو می آرائی
(همان، ۶۵۶: ۱۳۷۲)
- روشنتر گردد این حدیث چو روز گر چو سعدی شیبی بپیمایی
(همان، ۶۵۹)
- سعدیا چندان که می دانی بگو حق نشاید گفتن الا آشکار
(همان، ۸۱۳: ۱۳۷۴)
- نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلم
(همان، ۸۲۲)
- از این رو بسیار شایسته است بررسی سایر ابعاد شخصیت علمی وی نیز وجهی همت پژوهشگران قرار گیرد. سعدی تجربیات ارزشمند و فراوانی را از سفرهای چهل ساله به مناطق خاورمیانه، خاور دور و آسیای میانه^۱ به دست آورده است و هم چنین فرصت های گرانبهایی را همانند دیدار با دانشمندان مختلف و بهره گیری از حوزه ها و مذاهب رایج در جهان اسلام و برخورد با گروه هایی از اصحاب عرفان، فقه و کلام نصیب خود ساخته است. تمامی این ویژگی ها از او، یک شخصیت علمی جامع و کم نظیری فراهم آورده که در زمینه نظریه پردازی پیرامون علوم انسانی رایج عصر خویش، تبیین مسائل علمی، گزارش واقعیت های اجتماعی حاکم بر جامعه آن روز و ارائه تجربه های ارزشمند خویش با پشتوانه روحیه پژوهشگری، امانت و صداقت، وی را در مکان و مرتبت علمی بسیار والایی جای می دهد:
- در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی
تمتع به هر گوشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم
(همان، ۲۲۰: ۱۳۷۲)
- از این روی می توان آثار نظم و نثر سعدی را از منظر علوم مختلف همانند: جامعه شناسی، روان شناسی، علوم تربیتی، علوم قرآن و حدیث، عرفان، سیاست و هم چنین دانش فقه مورد تحلیل و بررسی قرار داد^۲. هدف این مقاله، ارائه بررسی کوتاهی از کتاب ارزشمند گلستان درباره حکایت هایی است که دارای مضامین فقهی می باشد.
- بدون تردید انتساب سعدی به فقه و بررسی بخش هایی از آثارش از این منظر، هیچ گاه به دور از واقعیت و بیگانه با شأن و شخصیت علمی جامع وی نمی باشد؛ این خود اوست که پیش از همه، شجره علمی قبیله اش را به جهت وابستگی و انتساب به دانش فقه می ستاید، آن جا که می گوید:
- همه قبیله ای من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
(همان)
- بنابراین سعدی پیش از هر چیز، اولاً عالم دین است که فقه را از پدران خود فرا گرفته و به ارث برده است و ثانیاً

تحت تأثیر جاذبه‌ی عشق الهی، توفیقات معنوی شاملش شده و توانسته است ادبیات و زبان شعر را برگزیند و از آن برای رساندن پیام‌های خود به خوبی سود برد.

برای هر خواننده‌ی منصفی که با آثار سعدی روبرو می‌شود، شخصیت علمی جامع وی با توجه به علوم متداول آن دوران قابل انکار نمی‌باشد و یک وجه از این جامعیت، آگاهی وی نسبت به احکام فقهی است. گواه ما بر این مسأله حکایت‌هایی است که او درباره‌ی موضوعات فقهی در لابلای حکایت‌های متنوع دیگر به رشته‌ی نظم و نثر در آورده است.

حکایت‌هایی که دارای آموزه‌های فقهی هستند دو واقعیت را در برابر مخاطبان جلوه‌گر می‌سازد:

الف. سعدی در تنظیم محتوای این حکایت‌ها همانند عالمان دین ظاهر می‌شود که نسبت به کاربرد درست تعبیرات فقهی تسلط دارد؛ گر چه در برخی از حکایت‌ها، ممکن است انتقادهایی از نظر فقهی به مفاد گفتگوهای میان شخصیت‌های داستان وارد باشد اما این مسأله خدش‌های به مقام وی وارد نمی‌سازد.

ب. مضامین این حکایت‌ها از آن رو که عمدتاً در برگیرنده‌ی تقابل با منافع و بی‌عدالتی‌های حاکمان است، ناخودآگاه پرده از شخصیت والای معنوی و وارسته‌ی سعدی بر می‌گیرد و این حقیقت را به روشنی در برابر قضاوت مخاطبان قرار می‌دهد که وی همواره توانسته است وارستگی، عزت نفس، روحیه‌ی بی‌نیازی و بی‌اعتنایی خود را نسبت به صاحبان تهدید و تطمیع پاس دارد. این علو نفس و مناعت طبع، سعدی را در تاریخ جاودانه ساخته و او را از اوصاف و پیرایه‌های شاعران درباری و مدیحه‌سرای بدون درد و بی‌احساس نسبت به مشکلات مردم منزّه نموده است. وی در کمال آزادگی، همواره رسالت دینی و تعهد اجتماعی خود را پی می‌جوید و گاه این مسئولیت را در قالب حکایت‌های جذاب به صورت نظم و نثری شیرین به جامعه‌ی ارزانی می‌دارد؛ چنانکه در حکایت‌های متنوع گلستان با جلوه‌هایی از این تعهد و مسئولیت روبرو می‌شویم:

باب اول، حکایت‌های: ششم، دهم، یازدهم، دوازدهم، هجدهم، نوزدهم، بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم، بیست و ششم و سی ام.

باب دوم، حکایت‌های: چهاردهم، سی و پنجم و چهل و چهارم.

۲. آموزه‌های فقهی

۲.۱. امر به معروف و نهی از منکر

می‌دانیم امر به معروف و نهی از منکر در فقه و فرهنگ عمومی جامعه‌ی مسلمانان به عنوان تکلیف واجب دینی شناخته می‌شود و مصادیق بی شماری می‌تواند تحت این عنوان قرار گیرد که مهم‌ترین مورد آن: «امر به معروف و نهی از منکر» در برابر حاکمان ستمگر می‌باشد؛ زیرا بزرگترین ظلم‌ها در جامعه می‌تواند از سوی بالاترین مرکز قدرت انجام پذیرد و متأسفانه همواره چنین بوده است که حاکمان ستمگر، بالای خانمان سوز مردم بوده‌اند. از این رو مهم‌ترین مصداق امر به معروف و نهی از منکر «دعوت حاکمان به انصاف و عدالت و تنبّه آنان نسبت به ظلم و بی‌عدالتی» است. شاید بدین علت باشد که «مسئولیت خطیر امر به معروف و نهی از منکر در برابر پادشاهان» در منابع روائی و از زبان پیشوایان دین به عنوان «برترین جهاد» نام برده شده است: «برترین جهاد، سخن عدلی است در برابر پادشاه ستمگر»^۳

این مسأله یکی از دغدغه‌های مهم سعدی بوده با توجه به حساسیت و مخاطره آمیز بودن آن، کوشیده است این وظیفه‌ی دینی مهم را در قالب شعر و حکایت متحقق سازد؛ چنانکه در حکایت‌های متعدد^۴ جلوه‌هایی از تلاش ادبی خود را در راستای تحقق مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر ترسیم نموده است:

۲.۱.۱. در حکایت ششم گلستان آمده است:

«یکی از ملوک عجم را حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت کرده تا به‌جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند؛ چون رعیت کم شد ارتفاع ولایت نقصان

پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.»

در این حکایت، سعدی حاکم ستمگری را به تصویر کشیده است که مردم از ظلم‌های فراوان او، مهاجرت کرده، راه غربت را در پیش گرفته‌اند و در این شرایط، وزیر خیرخواه و مردم دوست، حاکم ستمگر را به شکل‌های گوناگون به سوی عدالت و رعیت پروری فرا می‌خواند و ظلم را ویران کننده‌ی پادشاهی می‌شمارد:

«باری در مجلس او، کتاب شاهنامه می‌خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر، ملک را پرسید: هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه برو مملکت مقرر شد؟ گفت: آن چنان که شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند؛ پادشاهی یافت. گفت: ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهیست تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟

همان به که لشگر به جان پروری که سلطان به لشگر کند سروری

ملک گفت: موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت: پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش نشینند و تو را این هر دو نیست.»

در واقع سعدی امر به معروف و نهی از منکر را از زبان وزیر و جایگاه وزارت به حاکم ستمگر منتقل می‌سازد:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گـرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

سرانجام پس از شکست وزیر در تحقق امر به معروف و نهی از منکر و پند ناپذیری حاکم ستمگر، فرجام شوم حکومتش را که چیزی جز سقوط و مرگ نیست به تماشای عبرت انگیز ستمگران تاریخ می‌گذارد:

«ملک را پند وزیر ناصح، موافق طبع مخالف نیامد، روی از این سخن در هم کشید و به زندانش فرستاد. بسی بر نیامد که بنی اعمام سلطان به منازعت برخاستند و ملک پدر خواستند. قومی که از دست تاول او به جان آمده بودند و پریشان شده بر ایشان گرد آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این به در رفت و بر آنان مقرر شد.»

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست دوستدارش روز سختی دشمن زور آورست
با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین زآنکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکرست

(همان، ۸۵)

۲.۱.۲. در حکایت دهم، سعدی، یکی از ملوک عرب را که به بی انصافی منسوب بوده است، در فرصتی مناسب

دعوت به معروف و نهی از منکر می‌نماید:

«... اتفاقاً به زیارت آمد و نماز کرد و حاجت خواست... آنکه مرا گفت: از آن جا که همت درویشان است و صدق معامله‌ی ایشان، خاطری همراه من کنید که از دشمنی، اندیشناکم. گفتمش: بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی.»

هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده و گر تو می ندهی داد، روز دادی هست

(همان، ۸۸)

۲.۱.۳. در حکایت یازدهم، سعدی گفتگوی درویشی مستجاب الدعوه را با یکی از بزرگ‌ترین جنایتکاران تاریخ

نقل می‌کند که چگونه درویش می‌کوشد تا خلیفه‌ی ستمگر را به نتایج جنایاتش واقف سازد:

«درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد. حجاج بن یوسف را خبر کردند، بخواندش و گفت: دعای خیری بر من بکن. گفت: خدایا جانم بستان. گفت: از بهر خدای این چه دعاست؟ گفت: دعای خیر است تو را و جمله مسلمانان را.»

ای زبردست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار
به چه کار آیدت جهان داری مردنست به که مردم آزاری

(همان)

۴.۱.۲. متن حکایت دوازدهم، گفتگوی کوتاهی است میان یکی از ملوک بی انصاف با شخصی پارسا. مرد پارسا از جایگاه امر به معروف و نهی از منکر به شیوه‌ی خاص خود در هدایت ظالم می‌کوشد: «یکی از ملوک بی‌انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟ گفت: تو را خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازی:

ظالمی را خفته دیدم نیمروز / گفتم این فتنه است خوابش برده به
و آنکه خوابش بهتر از بیداری است / آن چنان بد زندگانی مرده به

(همان، ۸۹)

در حکایت‌های بیستم، بیست و یکم و بیست و ششم و سی‌ام نیز سعدی به ایفای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته است.

به هر حال نفی و نهی در برابر ظلم و بیدادگری‌های سلاطین، یکی از دغدغه‌های مهم سعدی در راستای امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

۲.۲. حاکمان دادگر، نمونه‌های عینی معروف

سعدی در کنار آموزه‌های فقهی نهی و انکار در برابر منکرات و ستمگری‌های حاکمان ستمگر، نمونه‌هایی از حاکمان دادگر و رعیت پرور را به عنوان مصادیق عینی و عملی «معروف» نیز ارائه می‌دهد و صد البته که این مدح و ستایش نه به طمع مال و منال است؛ بلکه بدین منظور است که حاکمان ستمگر را از ظلم و ستم باز دارد و شیوه‌ی درست‌کرداری و دادگری را به آنان بنمایاند.

۱.۲.۲. سعدی در حکایت هجدهم، داستان ملک‌زاده‌ی سخاوتمندی را به تصویر می‌کشد که دست کرم برگشاده، سپاه و رعیت را بر نعمت بی دریغ مشعوف ساخته است: «ملک‌زاده‌ای گنج فراوان از پدر میراث یافت؛ دست کرم پر گشاد و داد سخاوت بداد و نعمت بی دریغ بر سپاه و رعیت بریخت.»

در عین حال ممانعت درباریان بخیل و تنگ نظر در سیره‌ی پسندیده‌ی سلطان، مؤثر نمی‌افتد: «یکی از جلسای بی تدبیر نصیحتش آغاز کرد که ملوک پیشین مرین نعمت را به سعی اندوخته‌اند و برای مصلحتی نهاده؛ دست از این حرکت کوتاه کن...»

چرا نستانی از هر یک جوی سیم / که گرد آید ترا هر روز گنجی
ملک روی از این سخن بهم آورده و مرا او را زجر فرمود؛ گفت: مرا خداوند - تعالی - ملک این مملکت گردانیده
است تا بخورم و ببخشم نه پاسبانم که نگاه دارم.
قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت / نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت

(همان، ۹۵)

۲.۲.۲. در حکایت نوزدهم، از نوشیروان و شیوه‌ی عادلانه و پسندیده‌ی وی یاد می‌کند؛ این که چگونه در تهیه‌ی مقداری نمک می‌کوشد تا پایه‌ی ظلم را ولو به مقداری اندک بنیاد نهد تا فردا رسمی ظالمانه در جامعه جاری نگردد:

«نوشیروان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد، گفتند: از این قدر چه خلل آید؟ گفت: بنیاد ظلم در جهان، اول اندکی بوده است؛ هر که آمد برو مزیدی کرد تا بدین غایت رسید.»

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی / بر آورند غلامان او درخت از سیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد / زنند لشگریانش هزار مرغ به سیخ

(همان، ۹۶)

۳.۲.۲. در حکایت بیست و دوم، هنگامی که پزشکان و درباریان به این نتیجه می‌رسند که برای درمان پادشاه لازم است جوانی رابه قتل برسانند تا عضو مورد نیاز پادشاه را از بدن وی به دست آورند، سعدی این موقعیت

حساس و بسیار رقت انگیز را با هنر ادبی خود به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه پادشاه در یک قدمی ریختن خون بی‌گناهی متوقف می‌شود و به تمامی قدرتمندان و حاکمان نشان می‌دهد که برای توقف و جلوگیری از ظلم، بیداد و خونریزی، هیچ زمانی دیر نیست؛ گرچه در یک قدمی آن قرار داشته باشند و یا حتی سلامتی پادشاه در گرو آن باشد.

نکته‌ی بسیار مهم آن است که سعدی هیچگاه، حکایت‌های خود را بدون نتیجه و مبهم رها نمی‌کند. در اینجا نیز به روشنی نشان می‌دهد که چگونه چشم‌پوشی از ظلم و خونریزی و روی آوردن به سوی عدالت و مهرورزی، می‌تواند به نجات و روشنی منتهی شود.

۲.۳. سرقَت

در باب دوم، حکایت چهاردهم سعدی درباره‌ی سرقَت یکی از درویشان و گرفتاری وی به دست حاکم برای اجرای حدّ سرقَت سخن می‌گوید:

«درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه‌ی یاری بدزدید. حاکم فرمود تا دستش ببرند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بجلّ کردم. گفتا به شفاعت تو حدّ شرع فرو نگذارم. گفت: راست گفتمی ولیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد قطع یدش لازم نیاید که: «والفقیر لا یملک». هر چه درویشان راست وقف محتاجان است» (همان، ۱۱۵). اگر چه به نظر می‌رسد شخص مال باخته به جهت ترحم و دلسوزی درویش را می‌بخشاید تا او را از مجازات حدّ سرقَت برهاند، اما حاکم کاملاً به این مسأله آگاهی دارد که سرقَت دارای دو جنبه‌ی حقّ الله و حقّ الناس است و جنبه‌ی حقّ الله‌ی آن در محدوده‌ی اختیارات اشخاص قرار نمی‌گیرد و همین‌طور مسأله اجرای حدّ یا عدم آن نسبت به اموال وقفی در ادامه‌ی داستان نشان دهنده‌ی آن است که سعدی، تنها یک شاعر نبوده است؛ بلکه به عنوان فقیه نسبت به جزئیات احکام فقهی نیز آگاهی‌های لازم را داشته است.

برای درک بهتر مناسبات فقهی اشاره شده در این حکایت، بیان چند مطلب کوتاه مفید خواهد بود:

الف. هرگاه مال موقوفه به ملکیت موقوف علیه آمده باشد - چنانکه در وقف خاصّ معمولاً چنین است - در این صورت سرقَت آن با فرض احراز شرایط سرقَت، موجب اجرای حدّ شرعی خواهد شد (خمینی قدس سره، ۴۸۷). اما اگر مال موقوفه به ملکیت موقوف علیه در نیامده باشد بلکه فقط منافعش در اختیار موقوف علیه باشد سرقَت آن موجب اجرای حدّ نمی‌شود.

ب- هرگاه حدّ شرعی سرقَت توسط حاکم شرع در صورت احراز تمام شرایط، در دادگاه ثابت شود در این صورت «حدّ» مزبور قابل تغییر و سقوط نمی‌باشد مگر آنکه دروغ‌گویی بین‌ها معلوم شود. (شهید ثانی، ۲۹۸)

ج- سرقَت دارای دو نوع حقّ می‌باشد: نوع اول حقّ الله است که عبارت است از: اجرای حدّ شرعی قطع دست سارق و نوع دوم حقّ الناس است که عبارت است از: غرامت مال دزدیده شده و جبران آن.

د- هرگاه قبل از مراجعه به دادگاه، شخص سارق «توبه» نماید و یا شخص مال باخته، مال را به سارق «هبه» کند حدّ شرعی قطع دست سارق، ساقط می‌شود (خمینی قدس سره، ۴۸۷).

بنابراین هنگامی که حاکم (براساس حکایت فوق) شفاعت مال باخته را رد می‌کند، قضاوتش بر مبنای ظواهر امر چنین بوده است که شرایط اجرای حدّ شرعی بر شخص سارق، کاملاً منطبق می‌باشد و در این فرض اجرای حکم را نمی‌توان نقض نمود.

اما هنگامی که حاکم با استدلال شخص مال باخته روبرو می‌شود مبنی بر آنکه: «هر چه درویشانراست، وقف محتاجان است» قضاوتش براساس فرض جدید، تغییر می‌کند. فرض جدید آن است که: مال دزدیده شده وقف عامّ بوده است؛ از آن رو که واژه‌ی «محتاجان» جمع است و به معنای عمومیت موقوف علیهم می‌باشد از این رو یکی از شرایط اجرای حدّ شرعی سرقَت در این مورد تحقق ندارد و از سوی دیگر درویشان مالک منافع بوده‌اند نه عین مال، بنابراین به دلیل فقدان شرایط اجرای (حدّ) شرعی قطع دست سارق، حاکم، حکم مزبور را نقض می‌نماید.

۲.۴. نذر

سعدی در باب دوم حکایت سی و پنجم درباره‌ی نذر پادشاه سخن می‌گوید و تعبیری را به کار می‌برد که باز

نشان دهنده‌ی آشنائی سعدی بر ادبیات فقهی است؛ آنجا که می‌گوید:

«پادشاهی را مهمتی پیش آمد و گفت: اگر انجام این حالت به مراد من برآید چندین درم دهم زاهدان را، چون حاجتش برآمد و تشویش خاطرش برفت وفای نذرش به وجود «شرط» لازم آمد. یکی را از بندگان خاص، کیسه‌ی درم داد تا صرف کند بر زاهدان...» (سعدی، ۱۲۵: ۱۳۷۲).

اشاره کوتاه به چند اصل مهمّ درباره احکام فقهی نذر، در فهم مضمون فقهی حکایت فوق کمک می‌کند:
الف. شرعاً نذر در صورتی صحیح است که متعلق آن یک امر راجح و دارای اهمّیت شرعی و یا عرفی باشد.
(سیستانی، ۴۸۱: ۱۴۲۲)

ب. در نذر، شخص «ناذر» امیدوارانه متعلق نذر را مشروط می‌سازد به تحقق یک شرط که عبارت است از:
«بر آورده شدن حاجت معین» که آن را «معلق علیه» نذر هم می‌گویند.
ج. متعلق نذر لازم است در توان و قدرت ناذر باشد و در این صورت با تحقق شرط - برآورده شدن حاجت - انجام مشروط (متعلق نذر) از طرف ناذر، شرعاً واجب خواهد بود.
سعدی با توجه به آگاهی‌اش نسبت به مسائل فقهی، در حکایت فوق تعبیرات و واژه‌هایی را برای تبیین نذر پادشاه بکار برده است که نشان می‌دهد کاملاً اصول فوق را ملحوظ نموده است؛ بدون آنکه عبارت را گرفتار اطناب، تطویل و یا پیچیدگی‌های فقهی سازد.

۵. ۲. صله‌ی رحم و قطع رحم

موضوع حکایت چهل و چهارم قطع رحم است که سعدی به علت قطع آن اشاره می‌کند:
«چون نبود خویش را دیانت و تقوی قطع رحم بهتر از مودّت قریبی یاد دارم که مدّعی در این بیت بر قول من اعتراض کرد و...» (سعدی، ۱۲۹: ۱۳۷۲).
این مسأله از مقوله‌ی احکام فقهی و البته در حوزه فقه الاخلاق جای می‌گیرد و علیرغم مقام فقهی سعدی، انتقاداتی در مورد این حکایت وجود دارد که ذیلاً مطرح می‌شود. سعدی در مورد علت جایز بودن قطع رحم نظر خود را چنین بیان می‌دارد: «چون نبود...»

سعدی به صورت عام در شعر فوق، «عدم دیانت و تقوی» را مجوّز قطع رحم معرفی می‌کند؛ در حالی که این عامل کلی نمی‌تواند مجوّز قطع رحم قرار گیرد. در روایات، ائمه‌ی معصومین - علیهم السلام - حتی «کفر به خداوند» را مجوّز قطع رحم نمی‌شمارند؛ در حالی که قطعاً گناه «کفر» بسیار سنگین تر از عدم دیانت و تقوی است.
در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل شده:

«قلت لا بی عبدالله علیه السلام تكون لی القرابه علی غیر امری، ألهم علی حقّ قال (علیه السلام): نعم حقّ الرحم لا یقطعہ شیء و إذا کانوا علی أمرک کان لهم حقّان: حقّ الرحم و حقّ الاسلام.» (کلینی، ۱۵۷: ۱۳۷۵).

به امام صادق (ع) عرض کردم: من دارای خویشاوندانی هستم که بر دین من نیستند. آیا آنان را بر گردن من حقی است؟ امام (ع) فرمودند: آری حقّ خویشاوندی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را قطع نماید و هر گاه خویشاوندان هم آیین تو باشند دو حقّ بر گردن تو خواهند داشت: حقّ خویشاوندی (رحم) و حقّ اسلام.

همان‌گونه که از گفتگوهای میان سعدی و شخص مدّعی دریافت می‌شود، شخص مدّعی به سعدی اعتراض می‌کند و شعر فوق را مخالف و متناقض با آیات شریفه‌ی قرآن اعلام می‌نماید و سعدی از قول وی چنین می‌گوید که:
«یاد دارم که مدّعی در این بیت بر قول من اعتراض کرد و گفت: حقّ تعالی در کتاب مجید از قطع رحم نهی کرده است و به مودّت ذی القربی فرموده، آن‌چه تو گفتی مناقض آن است» (سعدی، ۱۲۹: ۱۳۷۲).

به نظر می‌رسد نظر مدّعی ظاهراً به آیات ذیل بوده است:

«فهل عسیتم إن تولّیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطّعوا أرحامکم» (محمد، ۲۲)

«شما منافقان اگر از فرمان خدا و اطاعت قرآن روی بگردانید یا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید

(نجات) توانید داشت؟»

«و قل لا أسئلكم علیه أجرأ آلاً المودّه فی القربی» (الشوری، ۲۳)

«بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.» و نیز آیات دیگری در مورد حق خویشاوندی رحمی در قرآن است. (البقره، ۸۳؛ النساء، ۳۶) به هر حال از نظر مدعی، آیات فوق دلالت بر حرمت و نهی از قطع رحم می‌کند. سعدی در مقام پاسخ به اعتراض مدعی ضمن استناد به آیهی دیگری از قرآن کریم می‌گوید: گفتم غلط کردی که موافق قرآن است:

«و إن جهادک علی أن تشکر بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما» (اللقمان، ۱۵؛ العنکبوت، ۸) که ظاهراً از دیدگاه سعدی، آیهی شریفه‌ی فوق دلالت بر قطع رحم در شرایط اصرار بر شرک دلالت می‌کند و در ادامه می‌افزاید:

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد ولی به نظر می‌رسد که ظاهر آیهی فوق، در مقام نهی از اطاعت پدر و مادر تنها در فرضی است که آنان در صدد وادار ساختن فرزندان خود، به شرک ورزیدن به خداوند باشند؛ اما هرگز دلالتی (مطابقی، تضمینی و التزامی) بر قطع رحم نمی‌کند؛ به تعبیر دیگر جمع میان دو مسأله: «اطاعت نکردن در مورد شرک پذیری برای خداوند و صلهی رحم» امکان‌پذیر است و این دو مسأله با یکدیگر بالذات منافاتی ندارد.

۳. نتیجه

سعدی دارای شخصیت جامع علمی است. حکایت‌هایی که دارای آموزه‌های فقهی هستند، بیانگر آشنایی او با فقه و احکام دینی است، بیش از چهارده حکایت در کتاب گلستان دارای چنین پیام‌هایی است. مهم‌ترین آموزه‌های فقهی موضوع این حکایت‌ها تأکید بر حقوق اجتماعی است که در قالب امر به معروف و نهی از منکر شکل گرفته است. بیش از هشت حکایت در این راستا قرار دارد.

امر به معروف و نهی از منکر با هدف حمایت و دفاع از حقوق اجتماعی در جوامع استبداد زده، همواره مخاطره‌آمیز است؛ اما بیشترین مخاطره و تهدید هنگامی است که این رسالت در حضور پادشاهان و حاکمان انجام گیرد.

سعدی رسالت مخاطره‌آمیز امر به معروف و نهی از منکر را در برابر صاحبان قدرت، گاه از زبان وزیران، یا پندهای شفقت بر انگیز خود و زمانی با دعای درویشان و طنزهای عبرت آموز و الهام بخش پارسایان محقق ساخته است. ضمیر اندیشناک و مضطرب سعدی بر تحقق این هدف مهم، وی را به ارائه‌ی نمونه‌های عینی و عملی سوق می‌دهد و از این رو به مدح و ستایش حاکمان و پادشاهان عدالت پرور و دادگر و وزیران پاکدل و خیر خواه و خوی و شیوه‌ی پسندیده شان می‌پردازد.

در حکایت‌های دیگر این مجموعه به تناسب ماهیت فقهی موضوعات، مباحث التزامی و پیرامونی مرتبط با موضوع نیز مورد اشارت قرار گرفته است. در مورد سرقت، بحث: اجرای حد شرعی، شرایط سقوط حد، وقف عام و در مورد نذر، بحث: شرط و متعلق آن، در بحث صلهی رحم، بررسی موارد مجاز و ممنوع قطع آن مورد توجه قرار گرفته است. در تمام حکایت‌های دارای آموزه‌های فقهی، واژه‌ها، تعبیرات و اصطلاحات بکار رفته در عین گزیده‌گویی و بدون هرگونه ابهام، از ساختار ترتیب و نظم فقهی پیروی می‌کنند و برای خواننده‌ی آشنای با متون فقهی، خواه ناخواه اشراف سعدی ر ابر نظام فقهی تداعی می‌نمایند.

یادداشت‌ها

۱. با استفاده از مقدمه‌ی محققانه‌ی مرحوم محیط طباطبائی و اصل مقاله‌ی ایشان در کتاب ذکر جمیل سعدی ج ۳، ص ۱۸۷ به بعد.
۲. در مجموعه‌ی «ذکر جمیل سعدی» که توسط کمیسیون ملی یونسکو به مناسبت هشتادمین سال تولد

- سعدی گردآوری شده است، می‌توان تنوع موضوعات را در زمینه‌ی علوم مختلف که توسط دانشمندان در آثار سعدی - رحمه الله - مورد پژوهش قرار گرفته است، بررسی نمود.
۳. «افضل الجهاد كلمه عدل عند سلطان جائر» الفروع من الكافي، ج ۵، ص ۶۰.
۴. گلستان، باب اول حکایات‌های: ششم، دهم، یازدهم، دوازدهم، بیستم، بیست و یکم و بیست و ششم، هجدهم، نوزدهم و بیست و دوم.

منابع

- خمینی (قدس سره)، سید روح‌الله. **تحریر الوسیله**. مطبوعات دارالعلم.
- سیستانی، سید علی. (۱۴۲۲هـ.ق). **المسائل المنتخبه**. قم، مکتب آیه الله سیستانی.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۲). **کلیات سعدی**. تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات طلوع.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. **الروضه، البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة**. تهران: علمیة اسلامیة.
- فیض کاشانی، محمد محسن. (۱۴۰۱ هـ.ق). **مفاتیح الشرایع**. تحقیق: سید مهدی رجایی، نشر مجمع الذخائر الاسلامیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). **اصول کافی**. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۷۵). **فروع کافی**. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
- کمیسیون ملی یونسکو در ایران. (۱۳۶۹). **ذکر جمیل سعدی**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

Archive of SID